



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۶۴	تاریخ	۱۳ / ۰۲ / ۱۴۰۴
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله یازدهم عروه: حکم زکات قرض					
عنوان ۵	بررسی جواز بدلیت مکلف در افعال و آثار مترتب بر آن					
عنوان ۶	بررسی آثار تکلیفی					
عنوان ۷	بررسی آثار وضعی					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

بررسی جواز بدلیت مکلف در افعال و آثار مترتب بر آن

در این جلسه به بررسی مقتضای قاعده در نیابت از صاحب مال در موضوع پرداخت زکات می پردازیم تا مشخص شود که مقتضای قاعده در این خصوص چیست. این بحث، ریشه در مسأله یازدهم مرحوم صاحب عروه دارد؛ مبنی بر اینکه آیا مقرض می تواند از جانب مستقرض زکات بپردازد؟ و یا اینکه آیا اصولاً فردی غیر از مالک، می تواند زکات مال او را ادا کند یا خیر؟

این مباحث گوناگون، همگی ذیل یک عنوان کلی قابل بررسی اند و آن این است: آیا اساساً در واجبات، و یا به طور کلی در ترتب آثار شرعی بر افعال - چه در واجبات و چه در غیر واجبات - مفهوم و جایگاهی برای بدلیت وجود دارد؟

ما در اینجا با دو نوع بدلیت مواجه هستیم: بدلیت فعلی از فعل برای خود مکلف، مانند تبدیل وضو به تیمم. این نوع از بدلیت، محور بحث ما نیست. بلکه موضوع بحث ما، بدلیت فاعل از فاعل است؛ یعنی آیا یک فاعل می تواند به نیابت از فاعل دیگری، عملی را انجام دهد و آثار شرعی آن عمل، به گونه ای بر فاعل اصلی بار شود که گویی خود او آن عمل را انجام داده است، نه فاعل نیابتی؟

برای روشن شدن مقتضای قاعده در این مسأله، باید به این نکته توجه داشت که گاهی بحث ما درباره احکام تکلیفی است و گاهی درباره احکام وضعی. به عبارت دیگر، وقتی درباره امکان جایگزینی بدل به جای مبدل عنه، یا نیابت فردی به جای فاعل اصلی بحث می کنیم، گاهی این بحث را از منظر آثار تکلیفیه و گاهی از منظر آثار وضعیه مطرح می کنیم.

منظور از آثار تکلیفی، همان ثواب و عقاب و فراغت ذمه از تکلیف و امثال آن است. درحالیکه آثار وضعی، شامل مواردی همچون صحت و بطلان و سایر آثار ناشی از اعمال حقوقی و شرعی می شود. بنابراین، پرسش ما این است که آیا آثار تکلیفی بر فعل بدل بار می شود یا خیر؟ و آیا آثار وضعی بر فعل بدل مترتب می گردد یا نه؟

به عنوان مثال، یکی از مهم ترین آثار وضعی در بیع، انتقال مالکیت مال از بایع به مشتری و بالعکس است. حال اگر کسی به وکالت از دیگری، معامله بیع را انجام دهد، آیا این انتقال مالکیت برای موکل نیز حاصل می شود؟ این مسأله، نمونه ای از بحث درباره آثار وضعیه است. از سوی دیگر، در مثال آثار تکلیفی، اگر نماز بر عهده کسی باشد و شخص دیگری به جای او نماز بخواند، آیا با این عمل، تکلیف از ذمه او ساقط می شود و دیگر مستحق عقاب بر ترک نماز نخواهد بود؟ ابتدا به بررسی آثار تکلیفی می پردازیم و سپس به سراغ بررسی آثار وضعی خواهیم رفت.

بررسی آثار تکلیفی

منظور از آثار تکلیفی، آثاری است که بر فعلی مترتب می شود که شخص، مکلف به انجام آن است. حال پرسش این است که آیا این آثار بر فعل بدل نیز بار می شود یا خیر؟

در واجبات تکلیفی - و حتی در برخی از موارد در محرمات، که بحث از آثارشان مطرح می شود - گاهی آنچه واجب می شود، صدور فعل از فاعل است؛ به این معنا که انجام عمل توسط خود مکلف، حیث صدور فعل، واجب می گردد؛ یعنی مطلوبیت و وجوب، متعلق به صدور فعل از شخص مکلف است. به بیان دیگر، در دلیل خطاب، آنچه متعلق تکلیف قرار می گیرد، نتیجه الفعل نیست؛ به اصطلاح، فعل به نحو اسم مصدری تحت تکلیف قرار می گیرد. برای مثال، وقتی گفته می شود «تو باید زکات بدهی»، زکات دادن تحت تکلیف است.

در مقابل، گاهی آنچه تحت تکلیف می رود، غنی کردن فقیر است که این، نتیجه الفعل است. در مورد زکات، باید بررسی کرد که آیا آنچه مورد امر است، پرداخت زکات است یا اغناء الفقیر؟ اگر اغناء الفقیر مورد نظر باشد، دیگری هم می تواند به وکالت از مکلف، زکاتش را به فقیر بدهد و به میزان زکات پرداختی، فقیر را بی نیاز کند تا تکلیف از عهده مکلف ساقط شود. اما اگر خطاب تکلیفی به گونه ای باشد که از آن استفاده شود که این شخص باید زکات بدهد - یعنی آنچه تحت تکلیف رفته، تنها اغناء الفقیر نیست، گرچه اغناء الفقیر را به دنبال دارد، بلکه خود دادن زکات نیز مورد نظر است - در این صورت تکلیف، متوجه شخص مکلف است.

به طور خلاصه، اگر تکلیفی داشتیم و عملی تحت تکلیف قرار گرفت، اما به لحاظ مصدری، یعنی صدور آن از فاعل تحت تکلیف رفت، مقتضای قاعده چیست؟ مقتضای قاعده این است که نیابت پذیر نباشد؛ زیرا اگر شخص دیگری نایب شود، دیگر این فعل از آن مکلف صادر نشده است؛ درحالیکه صدور فعل از مکلف، مطلوب مولی است. اما اگر واجبی بود که فهمیدیم ظهور دلیلش اقتضا می کند که آنچه تحت تکلیف رفته و آنچه متعلق غرض مولا است، نتیجه الفعل است، در این صورت فعل نایب، مجزی است؛ زیرا قاعده این است که بدل هم می تواند به جای مکلف اصلی، فعل او را انجام دهد.

برای مثال، فرض کنید اگر گفته شود «تجب طهارة ثوب المصلی عند الصلاة» و از این خطاب فهمیده شود که آنچه مطلوب مولا است «طهارة الثوب» است، در این صورت تفاوتی ندارد که این عمل تطهیر را خود مکلف انجام دهد یا

شخص دیگری. حتی اگر جسم نجسی را آب ببرد یا باد آن را در آب کُر یا آب جاری بیندازد و عین نجاست زائل شود و لباس پاک گردد، باز هم غرض حاصل شده است؛ هر چند که فعل فاعلی مختاری در آن نقش نداشته باشد. بنابراین، باید دید که دلیل چه می‌گوید. پس اینجا معلوم شد که مقتضای قاعده در مورد آثار تکلیفی بار شده روی افعال چیست؟ قاعده این است که اگر دیدیم این فعل تکلیفی، به لحاظ حیث صدوریش تحت تکلیف رفته است، در این صورت بدلیت نمی‌تواند جریان داشته باشد و شخص دیگری نمی‌تواند فعلش را بدل از فعل خود مکلف اصلی قرار دهد. اما اگر آنچه تحت تکلیف رفته، نتیجه الفعل باشد و فعل به معنای اسم مصدری تحت تکلیف رفته باشد، در این صورت فعل نایب، مجزی است؛ چون قاعده این است که بدل هم می‌تواند به جای مکلف اصلی فعلش را انجام دهد. ما فعلاً در صدد بیان قاعده هستیم تا بعد به مرحله تطبیق بپردازیم.

بررسی آثار وضعی

در مورد آثار وضعی، سه نمونه قابل تصور است:

نوع اول: آثار وضعی مترتب بر افعالی که مباح هستند: یعنی افعالی که متعلق تکلیف الزامی قرار نگرفته‌اند. اگر فرض کنیم که بیع و اجاره و امثال این معاملات و عقود، افعال مباحی هستند. مگر اینکه متعلق نذری باشند، که در آن صورت بحث دیگری مطرح می‌شود. در این صورت، آثاری بر این افعال مباح بار می‌شود؛ مانند: نقل و انتقال، اباحه تصرف و امثال اینها. در این گونه آثار وضعی، قاعده اقتضا می‌کند که وکالت‌پذیر باشند و بدل‌پذیر.

به عبارت دیگر، چون فعل، مباح است و الزامی در آن نیست، آثاری که بر این فعل بار می‌شود، بر خود فعل بار می‌شود؛ به این معنا که نقل و انتقال، مترتب بر بیع و اجاره است، آثاری که بر مضاربه و شرکت بار می‌شود، بر این افعال مباح بار می‌شود.

حتی آثاری که بر حیازت یا احیا بار می‌شود. اگر بگوییم احیاء الارض موجب تملک است و یا حیازت موجب تملک. در این صورت اگر کسی دیگری را در حیازت وکیل کند. که البته این مسأله محل اختلاف فقهاست. مثلاً کسی از چشمه، آب بردارد و حیازت کند، حیازت در اینجا مملک است. حال اگر کسی به جای شخص دیگری حیازت کند، مالک، چه کسی است؟ آیا مالک، این شخصی است که مباشرت در فعل حیازت کرده یا مالک، آن کسی است که این مباشر از طرف او این حیازت را انجام داده است؟ آیا اصلاً حیازت، توکیل‌پذیر است؟ آیا بدلیت‌پذیر است؟

برخی از فقها بر این عقیده‌اند که حیازت، توکیل‌پذیر نیست و هر کسی حیازت کند، مالک می‌شود و دیگر وکالت در اینجا معنایی ندارد؛ چرا که حیازت، وکالت‌پذیر نیست.

اما به نظر می‌رسد که حیازت، وکالت‌پذیر است. اگر کسی دیگری را در حیازت وکیل کند. مثلاً کسی را اجیر کند که ۲۴ ساعته در اختیار او باشد یا ۱۲ ساعت از روز اجیر او باشد. و به او بگوید که برای او حیازت کند و کار کند، افعال این اجیر، متعلق به چه کسی است؟ اثری که بر این افعال بار می‌شود، متعلق به آن مستأجر می‌شود؛ متعلق به آن صاحب کار می‌شود، نه به اجیر.

چرا که «إِنَّ الْأَجِيرَ فَعَلَ الْفِعْلَ نِيَابَتًا يَا وَكَالَتًا عَنِ الْمُسْتَأْجِرِ، أَوْ حَتَّى إِجَارَتًا عَنِ الْمُسْتَأْجِرِ»؛ زیرا فعلش ملک اوست. البته این مطلب در استیجار روشن تر است. اگر کسی وکیل کسی شود، این همان اجارة الاعمال است که البته کراهت هم دارد؛

مکروه است که کسی خودش را اجیر کند تا در هر فعلی که انجام می دهد، اثر این فعل و نتیجه آن برای مستأجر باشد. به هر حال، اگر چنین وضعیتی تحقق پیدا کرد، اثر برای خود مستأجر بار می شود، بر خود آن اصل. خلاصه اینکه وقتی فعلی از مباحات باشد و دارای آثار وضعیه ای باشد، اگر فاعلی این فعل را از طرف کسی دیگر انجام داد، اثر برای همان شخصی که این فعل برای او انجام شده است، خواهد بود. البته اثر به شرطی بار می شود که انتساب حاصل شود؛ یعنی باید انتساب فعل به آن صاحب اصلی محقق شود. این انتساب، یا از طریق اجاره حاصل می شود، یا از طریق نیابت و یا از طریق وکالت. این وکالت و نیابت و اجاره، موجب انتساب فعل به آن شخص اصلی می شود، نه به بدل. اما اگر این بدل، فعلی را انجام داد بدون نیت و بدون نیابت از طرف کسی دیگر و مثلاً آب و پرنده ای را حیازت کرد، این مال خودش است. اگر بعد از حیازت بخواهد بگوید این مال دیگری است، این دیگر معامله دیگری می طلبد؛ با بیعی یا با هبه ای یا با چیز دیگر. با این اسباب، ملک به آن شخص دیگر منتقل می شود؛ وگرنه این ملک، متعلق به آن شخص مباشر است.

در روایتی آمده است که دو نفر خدمت حضرت امیر صلوات الله تعالی علیه آمدند درباره پرنده ای سؤال کردند. یکی از این دو، این پرنده را شکار کرده بود و هر دو ادعای مالکیت آن را داشتند. کسی که پرنده را شکار کرده بود می گفت من رفتم شکار کردم، پس مال من است. دیگری می گفت من اصلاً اول این پرنده را دیدم و با چشمم دنبالش کردم تا ببینم کجا می نشیند که بگیرمش، من چشمم دنبالش بود تا روی درخت نشست. حضرت فرمود: «لِلْعَيْنِ مَا رَأَتْ وَلِلْيَدِ مَا أَخَذَتْ»؛ آن کسی که دیده، سهمش همان چیزی است که دیده و آن کسی که گرفته، مالک آن است.

پس قاعده در مورد آثار وضعیه، اگر این اثر، اثر وضعی فعل مباحی باشد، قاعده این است که بر این فعل مباح، اثری که بار می شود، برای شخص دیگری است؛ منتها به فعل مباشر و در اینجا شرط انتساب لازم است؛ یعنی اگر بخواهد این فعلی که زید انجام داده، مال عمرو بشود، باید به شکلی به او انتساب پیدا کند؛ مثلاً با وکالت یا توکیلش کرده باشد یا اجیرش کرده باشد یا نائیش کرده باشد.

حال آیا به صرف القصد هم می شود این عمل مال او باشد؟ مثلاً بگوید این عمل را که انجام دادم به قصد اینکه از طرف فلان کس باشد. به نظر ما، قصد تنها برای انتساب عمل به دیگری کافی نیست. باید آن دیگری هم یا توکیل کرده باشد یا مثلاً این شخص را اجیر کرده باشد یا خلاصه به یک شکلی دلیلی بر انتساب عمل به آن شخص اصلی وجود داشته باشد و صرف القصد کفایت نمی کند. این در مورد آثار وضعیه مترتبه بر مباحات.

نوع دوم: آثار وضعی مترتبه بر الزامیات: گفتیم الزامیات هم دو جور هستند؛ دو نوع فعل الزامی داریم:

الف. فعل الزامی که متعلق الزام، صدور فعل از فاعل است؛ یعنی خود صدور از فاعل، متعلق غرض است.

ب. فعل الزامی که متعلق الزام، نتیجه الفعل است.

در اینجا هم، بنابر آنچه گفتیم، قاعده معلوم است: اگر اثر وضعی، آثار وضعی بر ذات الفعل (غیر مقید به صدور از فاعل) بار شود؛ یعنی بر نتیجه الفعل بار شود، اگر ما یک چنین اثری داشتیم، مثلاً فرض کنید که وجوب زکات به إغناء الفقیر خورده بود که اینجا آن اثر که عبارت از فراغت ذمه است (مثلاً یا هرچی یا تملک فقیر)، اگر این اثر، بر اغناء الفقیر بار شده

باشد که نتیجه الفعل باشد، در این صورت این اثر وضعی اینجا بار می شود و این قاعده اقتضا می کند که وکیل می تواند به جای موکل زکات بدهد، می تواند نائب او شود، می تواند اجیر او باشد و این زکات را بپردازد و این زکات قبول شود؛ زیرا متعلق وجوب، متعلق الزام، ذات نتیجه الفعل است، نه خود ذات فعلی که صدورش از مکلف تحت امر رفته باشد. اما اگر آنچه که تحت امر رفته، فعلی باشد که از فاعل صادر شده، اثر بر فعل صادر از مکلف بار شود - که اثر بر همان صدور از مکلف بار شود، نه بر نتیجه الفعل - مثلاً فرض کنید در زکات، اگر ما چنین گفتیم که ظهور ادله زکات این است که خطاب بر خود صدور الفعل از مکلف تعلق گرفته باشد نه بر نتیجه الفعل، وقتی آیه می فرماید: ﴿حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾^۱، این ظهور دارد در اینکه باید خود شخصی که زکات به ذمه اش تعلق گرفته، خودش باید زکات را بدهد. به دادن زکات در اینجا امر تعلق گرفته؛ زیرا اگر به نتیجه الفعل بار شود (یعنی مثلاً کسی دیگر به جای این شخص پول به فقیر بدهد)، این چه ربطی به مال مالک دارد که این زکات موجب تطهیر مال او شود؟! کسی دیگر رفته مالش را به عنوان زکات داده و لو از طرف این آقا باشد. این ﴿تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ ظهور در این دارد که اینک هر کسی باید زکاتش را خودش بدهد؛ چون خطاب وجوب زکات به خود مکلف خورده علی نحو صدور الفعل از او.

بلکه حتی می شود گفت آیه ﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾^۲ هم همین ظهور را دارد؛ یعنی فرض کنید اگر کسی می گفت: «تجب الزکاة»، خب این اعم است از اینکه «هو یزکی یا رجل آخر یزکی من قبله». اما گفته: ﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾ این «ایتاء» منصرف است؛ ظهورش اقتضا می کند که مراد این است که خود طرف این زکات را بدهد، نه اینکه کسی دیگر از طرف او زکات را بدهد. ممکن است چنین گفته شود که بنابراین، قاعده عدم اکتفا به فعل بدل را اقتضا می کند؛ مگر اینکه گفته شود در همین جا هم صرف الانتساب کفایت می کند که فعل به فاعل منتسب باشد و مباشرت، شرط انتساب نیست؛ ﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾، یعنی زکات را باید تو بدهی و بعد زکاتی که داده می شود، به تو منتسب شود. حال زکاتی که تو دادی بالمباشرة دادی یا بالتسبیب دادی؛ خودت دادی و خودت جور کردی و به طرف دادی یا به کسی گفتی برو از طرف من این پول را به فلان کس بده. در هر دو مورد ﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾ صدق می کند؛ اینجا به یک علت انتساب نیاز هست و لذا اگر کسی خودش بدون اذن صاحب مال تبرعاً رفت و زکاتش را داد و حتی اذن هم نگرفت، اینجا گفته می شود که نه، این زکات مبرء ذمه صاحب مال نیست؛ زیرا این زکات هیچ انتسابی به او ندارد. اما اگر نه، این با اذنش رفته این کار را کرده، با دستورش این کار را کرده، با توکیلش، با نیابتش، اینجا باید گفت که این انتساب حاصل می شود. برای ما صدق انتساب کفایت می کند در آن افعالی که خود صدور فعل از فاعل تحت امر رفته، مگر اینکه دلیل خاصی گفته باشد که این صدور الفعل باید صدور بالمباشرة باشد و إلا صدور الفعل اعم است از صدور بالمباشرة أو بالتسبیب. نتیجه اینکه در زکات، کسی می تواند از طرف صاحب مال زکات بدهد؛ منتها همینطوری تبرعاً و بدون اذن مالک نباشد، یا وکالتاً باشد یا نیابتاً باشد یا با اذن او باشد که انتساب این زکات، به صاحب مال پیدا کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. سورة توبه: ۱۰۳.

۲. سورة بقره: ۴۳، ۸۳ و ۱۱۰؛ سورة نساء: ۷۷؛ و ...